روزنامه شرق

چهارشنبه • ۱۳ دی ۱۳۹۱ • ۱۹ صفر ۱۴۳۴ • ۲ ژانویه ۲۰۱۳ • سال دهم • شماره پیاپی ۱۶۳۹ • ۱۶صفحه

روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶

تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰

امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰

توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۲۱۳۰

چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶

www.sharghnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۲:۰۸ اذان مغرب ۱۷:۲۳ اذان صبح فردا ۵:۴۵ طلوع آفتاب ۷:۱۴

نسخه شنیداری «یک عاشقانه آرام» در راه است

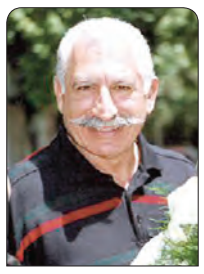

ایسنا: همسر «نادر ابراهیمی» از انتشار نسخه صوتی رمان «یک عاشقانه آرام» این نویسنده فقید در آینده‌ای نزدیک خبر داد. فرزانه منصوری - همسر نادر ابراهیمی - در این‌باره گفت: رمان «یک عاشقانه آرام» یکی از کتاب‌های نادر ابراهیمی است که بسیار مورد توجه بوده و به چاپ نوزدهم رسیده است. چند ماهی است که بر روی این کتاب کار می‌شود و قرار است به همت موسسه فرهنگی نوین کتاب گویا، به‌صورت صوتی نیز منتشر شود. او افزود: موسیقی این کار را کریستف رضاعی ساخته و همچنین پیام دهکردی کتاب را خوانده است.

سفره تکانی

آبغوره‌گیری‌های ما زنان

ناستین مجابی

نویسنده

● غوره انگور چفته برای آب‌گیری از پرآب‌ترین غوره‌هاست. یک گونی غوره چفته و غوره انگور عسگری به خانه فرستاده می‌شد تا آب‌گیری شود. چُمبه‌هایشان گرفته و شسته می‌شد. مامان شاخه‌های عسگری را برای گرد غوره جدا و پاک می‌کرد. برای غور غوره، دمش را می‌گذاشت بماند. با آب جوشیده آبکش می‌کرد و می‌گذاشت تا خوب آبش خشک شود. برای درست کردن غور غوره آنها را در ظرف شیشه‌ای و نمک و آبغوره جوشیده روی آن می‌ریخت تا پر شود. درش را محکم می‌کرد و می‌گذاشت در آفتاب تا برسد. غوره‌های دم گرفته را در آفتاب پهن می‌کرد تا خشک شود و سپس می‌کوبید تا از آن گردغوره درست کند که چاشنی تاس‌کباب و خورش بادمجان، کنگر و ... بود. درست کردن آبغوره این‌گونه بود که بعد از شستن و خشک شدن، غوره‌ها را در کیسه‌های شکر ریخته و توی تغار سفالی بزرگی لگد می‌کردند. مامان کاسه کاسه آبغوره‌ها را از توی تغار جمع می‌کرد. آنها را در شیشه‌های کوچک می‌ریخت و سرشیشه را اول با یک تکه پارچه می‌بست تا گچ به سر شیشه بچسبد و سپس در آن را گچ می‌گرفت و توی تاقچه‌های رو به آفتاب حیاط می‌گذاشت تا رنگش قهوه‌ای روشن شود. گاهی به غوره‌ها نمک می‌زد اما چون مادربزرگم فشارخون داشت ترجیح می‌داد که بی‌نمک باشد. برای گچ گرفتن پودر گچ را با آب خمیر می‌کرد و پارچه‌ای را به در بطری می‌بست و با نخ محکم می‌کرد و سپس گچ را با دست روی پارچه می‌مالید تا شیشه هوا نکشد و آبغوره کپک نزند. مدت یک ماه و گاه ۴۰ روز در آفتاب می‌ماند تا رنگ بگیرد. در یکی از شیشه‌ها که باز می‌شد، باید فورا آن را مصرف می‌کردیم والا کپک می‌زد و طعم آن خراب می‌شد. اگر چیزی از آبغوره، باقی‌می‌ماند مامان فورا شربت درست می‌کرد تا هم خورده شود و هم به قول قدیمی‌ها صفرا را ببرد. این چاشنی، خصوصا برای خورش‌بادمجان، کنگر و کرفس مناسب‌ترین بود و طعم خوبی به خورش‌ها می‌داد.

این ستون چهارشنبه ها منتشر می شود

یک حرف یک نگاه

میمِ عزیز

بهاره رهنما

بازیگر، نویسنده

● تازه باز شدن روزنامه‌ای که سه، چهار سال است، چهارشنبه‌ها یک گوشه‌اش نشسته‌ای و با آدم‌های این سرزمین حرف می‌زنی، برای اوقات فراغت‌شان کتاب و تئاتر و گاهی فیلم (شاید چون بیش‌تر اهل خواندنم تا دیدن) معرفی می‌کنی مثل باز شدن دوباره مدرسه‌ها بعد از یک تابستانی است که چندان هم به تو خوش نگذشته. تابستانی کش‌دار و تب‌دار که پر از نگرانی‌های مختلف بود. حالا این تابستان، انتظار به سر رسیده و من دوباره برای چهارشنبه‌ها با عجله و شتاب دست به دامن بچه‌های روزنامه می‌شوم تا دقیقه ۹۰، ستون کوچکم را برای صفحه‌بندی به «شرق» برسانم. برای جشن شروع حتی اگر هیچ جشنی نباشد مگر در دل خودمان، دلم می‌خواست پیشنهاد مهیجی داشته باشم و تصمیم گرفتم با انرژی دوباره بعد از این سه، چهار سال تغییری در شیوه ارتباطم با مخاطب بدهم. «یک حرف، یک نگاه» از این پس هم حاوی پیشنهادات خواندنی و دیدنی برای اوقات فراغت‌تان خواهد بود ولی کنار این نگاه یا پیشنهاد، حرفی از دلم برایتان خواهم گفت از میان این همه پرسه‌زدن‌های به‌جا و بی‌جایم در این شهر دودزده که دست‌کمی از حضور یک راننده تاکسی در شهر ندارد. حرف و نگاه گاهی به هم مربوط و گاهی نامربوط است. حرف این هفته را به همین ذوق و شوق و تغییرات موجود در ستونم اختصاص می‌دهم و اما نگاه:

اینترنت و فضای مجازی سال‌هاست که عادت‌های اهالی خواندن و نوشتن را تغییر داده. عادت‌های با قلم نوشتن و ورق‌زدن مدت‌هاست تبدیل به عادت پای نت‌نشینی و تایپ‌کردن شده. در این فضا خواندن کتاب هم دیگر چندان چیز عجیبی نیست. با سرسام شلوغی‌های موجود در جهان حالا کتاب‌های مجازی‌ای که دانلودشان چند لحظه بیشتر طول نمی‌کشد (و البته با سرعت اینترنت ایران چند لحظه بیشتر) جای رفتن به کتابفروشی و خریدن کتاب را گاهی پر می‌کند. خیلی هم که دوست داشته باشی کتاب را تورق کنی، چاره‌اش گرفتن یک پرینت است.این کتاب‌ها، داستان‌ها و ترجمه‌ها شاید طلایه‌دار مجموعه جدیدی از نوشته‌ها و نویسندگانی باشد که دیگر به ویترین کتاب‌فروشی‌ها دلبسته نیستند و به خوانده‌شدن در همین فضای مجازی راضی‌اند و اتفاقا خواننده‌شان را هم خشنود می‌سازند. «نگاه» این هفته من یکی از این رمان‌هاست: «میم عزیز» نوشته محمدحسن شهسواری.

این ستون چهارشنبه ها منتشر می شود

دخترای ننه‌دریا

گزارشی از زندگی و اقتصاد زنان ترکمن در روستایی مرزی

دختران امیدِ تنگ در دشت بی‌کران

آزاده تاج‌علی

از چپ به راست: آی‌تک، آی‌گل، نارجمال

روستایی تاریخی در شمال شرق ایران، مجموعه‌ای بکر از تاریخی ۷۵۰۰ ساله، باقی مانده‌هایی از آجرهای قرمز روی دو تپه دورانی و تصویرهایی به جا مانده از تاخت و تاز اسبان ترکمن و زنان و کودکان چشم بادامی.

اینجا محل زندگی ساده و ایلیاتی خانوارهای ترکمن از قوم «قُجُق» است که در نزدیکی مرز ترکمنستان قرار دارد؛ جایی که تمامی خانه‌هایش نوسازی و بازسازی شده‌اند، جز یک خانه کوچک ایوان‌دار که در آن زنان بدون مردان زندگی می‌کنند و به علت فوت سرپرست خانوار، خرده محصول‌های کشاورزی، قالی بافی و خیاطی سنتی را خود با مراجعه به شهر، به فروش می‌رسانند: «آی گل» (ماه گل) سی و هشت ساله، «آی تک» (تکه ماه) سی و سه ساله و «اِلمای» (دست بخشنده) سی ساله، به همراه «نارجمال» (زیبایی انار) مادر هفتاد ساله‌شان صاحبان این خانه هستند که هر کدام با نوع علاقه‌ای که دارند گوشه‌ای از کسب درآمد برای خانواده را بر گردن گرفته‌اند.

آی‌تک؛ چارقدهای رنگارنگ

«آی‌تک» مانند بسیاری از دختران ترکمن لاغر اندام است و از سال‌ها پیش، با روسری‌های بزرگ ترکمنی (یالِق- چارقد) سرو کار دارد که از شهر برایش می‌رسد. این روسری‌ها وقتی به دست او می‌رسند حاشیه‌های ساده و یکدست دارند که‌آی‌تک باید با دقت چهار ضلع آنها را با قیچی، برش‌های کوچک بدهد و از کنار برش‌ها، تارهای روسری را جدا کند و گره بزند. آی‌تک برای ریشه ریشه کردن هر روسری ساعت‌های متمادی کنار دیوار می‌نشیند، روسری را روی زانوانش پهن می‌کند و از یک گوشه شروع می‌کند به گره‌های ریز زدن. اگر بشماری، هر ضلع چارقدها ۲۳۰ گره ظریف دارد تا ریشه‌ها را شکل بدهد. کار سختی که او با انگشتان زبرش روزها انجام می‌دهد و دست آخر، با تحویل هر روسری آماده، ۴۰۰۰تومان دریافت می‌کند.

خودش می‌گوید: چارقدها و یالق‌هایی که برایم می‌آورند بیشتر از رنگ‌های شاد هستند: قرمز، آبی نفتی و نارنجی. زن‌های ترکمن هر وقت در روستا عروسی داریم البته چارقدهای بیشتری برایم می‌آورند تا گره بزنم، چون رسم داریم که همه قوم و خویش‌مان را با چارقدهای نو ببینیم و برای هر مردی عیب و ننگ است که زنش یا دخترش را با چارقد عروسی قبلی روستا به عروسی جدید بفرستد، اما خب، پوشیدن پیراهن‌های قبلی اشکالی ندارد. در «آبادان تپه» (حومه گنبدکاووس در استان گلستان) همه ماه‌ها جز ماه رمضان مجلس عروسی برگزار می‌شود و من تقریبا همه ماه‌ها روسری برای گره زدن دارم. کار من بیشتر با شادی قوم و خویشم سروکار دارد و من هر روز که بیدار می‌شوم دعا می‌کنم خبر ازدواج بشنوم تا هم دختری به خانه بخت رفته باشد و هم خودم روسری‌ای برای پول درآوردن داشته باشم.

آی‌تک درباره قیمت روسری‌ها توضیح می‌دهد: معمولا از ۵۰هزار تومان شروع می‌شود و گاهی به یک‌میلیون تومان هم می‌رسد که البته این قیمت مربوط می‌شود به چارقدهای «تاتار» که آماده هستند و به صورت عتیقه، نسل به نسل در خانواده‌های ترکمن می‌چرخند.

آی‌گل؛ قالی‌بافی

«آی‌گل» ۱۵ سال است که قالی ترکمنی می‌بافد توضیح می‌دهد: قالی‌ها چند نوع هستند: پادری، جانمازی و پرده و پشتی ترکمنی. برای بافتن پادری، ۱۰ روز، جانمازی یک هفته، یک جفت پشتی ۲۰ روز و برای پرده هم یک ماه وقت می‌گذارم و هر وقت یک کار را تمام می‌کنم روز بعد را برای فروش به مغازه‌های آشنا در شهر می‌روم که همه آنها کارم را قبول دارند. آنها برای پادری ۱۰۰هزار تومان، جانمازی ۱۵۰هزار تومان، پرده ۳۰۰هزار تومان و برای یک جفت پشتی ۴۵۰هزار تومان به من پول می‌دهند، اما در این ماه‌ها به خاطر کمردرد و سنگ کیسه صفرا دیگر قالی‌های کمتری می‌بافم و قصد دارم کار نمدبافی ترکمنی را بعد از ۱۰سال دوباره با مادرم شروع کنم. چون دخترهای کمتری این کار را بلدند و نمی‌توانند از من جلو بزنند.

آی‌گل درباره درآمد ماهانه‌اش می‌گوید: امسال هر ماه فقط ۲۰۰هزار تومان درآمد داشتم و برعکس پارسال اصلا نتوانستم طلا بخرم، چون این کار برایم خیلی خوشحالی می‌آورد و هر وقت که به شهر می‌روم قبل از فروش قالی‌ها، اول کنار ویترین طلافروشی‌ها می‌ایستم و هر ماه از سال، برای خرید طلای عید قربان برنامه‌ریزی می‌کنم، چون بیشتر زن‌های ترکمن فقط نزدیکی‌های عید طلا می‌خرند.

اِلمای؛ خیاطی سنتی

«اِلمای» دختر سوم است. او نسبت به خواهرهایش بیشتر درس خوانده، یعنی تا کلاس پنجم و در همین سطح توانسته است که اعتماد بقیه اعضای خانواده را برای انجام کارهای کلان اقتصادی مانند سرمایه‌گذاری برای خرید دام و انجام امور بانکی به گردن بگیرد. او از ۱۰ سال پیش مهارت‌هایی برای دوخت پیراهن‌های بلند زنانه که ترکمن‌ها می‌پوشند به دست آورده است و درباره کارش توضیح می‌دهد: ما به این پیراهن‌ها می‌گوییم: «گیجه گونیز»، یعنی شب و روز. چون راحت هستند و زن ترکمن درهمه ساعت‌های شب و روز با آنها سر می‌کند. در کنار اینها، شلوارهای کوتاه زنانه (بالاق) هم هست که به دلیل بلندی پیراهن‌ها، در تن زنان دیده نمی‌شود اما رسم داریم که نقش‌های زیبا برای آنها را روی هر پاچه گلدوزی کنیم. البته بیشتر سختی این کار مربوط به شلوارهای زنان سالمند است؛ هر دختر ترکمن باید در جهیزیه‌اش چند شلوار گلدوزی شده با طرح‌های بیشتر و سخت‌تر از مال جوان‌ترها، برای مادرشوهرش کنار بگذارد.

سه دختر جوان در کنار کارهای سنتی و به جا مانده از مادران و مادربزرگان خود، روش زندگی جدیدی را هم تجربه می‌کنند. آنان برخلاف بزرگترهای ایل، به هنگام کار در مزرعه کوچک شان در تابستان کلاه به سر می‌گذارند و در اتاق مشترک‌شان کنار آینه، می‌توان شیشه‌های عطر، کرم‌های ضدآفتاب و چند محلول شست و شوی صورت پیدا کرد. ملزوماتی که زندگی شهری را به روستای کوچک آنان می‌آورد و انتظار دختران دشت را شیرین‌تر می‌کند.

***ستون «دخترای ننه دریا» که گزارشی مرتبط با بانوان ایرانی است چهارشنبه‌ها منتشر می‌شود.**

احسان گنجی

ehsanganji58@gmail.com

کارتون خواب

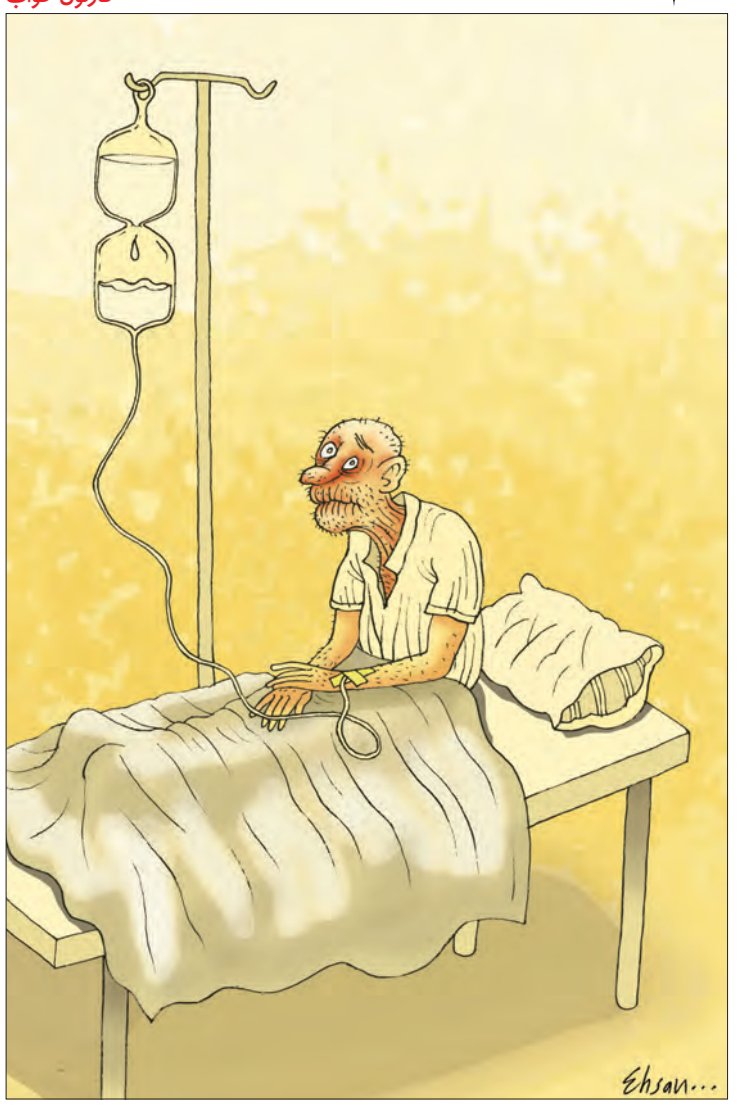

کلبه مشاهیر

«آگاتا کریستی» ملکه جنایت

ترجمه: مه‌لقا نهداریان

«آگاتا کریستی» نویسنده متمولی بود. اما در تمام عمرش فقط یک‌بار برای خود خانه‌ای شخصی خرید. خانه‌ای بسیار دیدنی و تا حدی غیرعادی در «گرینوی» با نمای کرم‌رنگ و معماری چشم‌نوازی به سبک عمارات گرجستان. دور تا دور خانه درخت‌هایی تناور و بلند روییده‌اند و باغ آن هم چندان شبیه به باغچه‌های معمول نیست: انگار قطعه‌ای از یک جنگل باشد با گیاهان وحشی و خودرو. «آگاتا کریستی» از معمار جوانی به نام «گیلفورد بل» خواست تا خانه را ببیند و سروسامانی به آن بدهد. «گیلفورد» پیشنهاد داد تمهیداتی بیندیشند تا خانه روشن‌تر شود. حمام بسیار بزرگ خانه را هم همین معمار به سفارش «آگاتا» ساخت. در این حمام یک تاقچه بزرگ هم قرار دارد. تاقچه‌ای که ملکه جنایت روی آن سیب می‌چید تا حین استحمام بخورد و ضعف نکند. از ۱۹۴۰ به بعد، عمده عمر «آگاتا» در این خانه گذشت. اما در بحبوحه جنگ مجبور شد خانه را ترک کند. در این مدت سربازان آمریکایی مدتی در خانه او سکنا گزیدند. پس از پایان جنگ به خانه برگشت. سربازان دیوارهای کتابخانه بزرگ و محبوب «آگاتا» را به رنگ‌های بژ و آبی تیره درآورده بودند. فرمانده‌شان پیشنهاد کرد که دیوارها را از نو رنگ کنند، اما بانوی نویسنده نپذیرفت و گفت که این رنگ‌ها جزیی از تاریخ است. خانه «گرینوی» که قرار بود ویلای «آگاتا» باشد و در ایام تعطیلات به آنجا برود، دوباره بدل شد به اقامتگاه دایم او. علت این امر را شاید بتوان در متن نامه‌ای که خطاب به ناشرش نوشت مشاهده کرد: «به گرینوی بیایید. باغ فوق‌العاده زیبا شده... تمام گل‌ها شکوفا شده‌اند.» او این خانه را در سال ۱۹۳۰ خریداری کرد. وسعت بنا و باغ‌های اطرافش روی هم بالغ بر ۱۳۳ هزار متر مربع است که البته خریدنش در آن دوران برای بانوی نویسنده تنها ۶۰۰۰پوند آب خورد. «گرینوی» مشرف است به رودخانه‌ای به نام «دارت» در نزدیکی «گلمپتون». در باغ‌های اطراف منزل مجسمه‌هایی برنزی می‌توان دید که کار دست یک مجسمه‌ساز ژاپنی است و مجسمه دیگر در کنار برکه با نام «پرنده گرینوی» و نیز مجسمه «مادر و فرزند» ساخته «بریجیت مک‌کرام». درون خانه برای خوانندگان آثار «کریستی» بسیار آشنا به نظر می‌آید. اتاق نشیمنی کوچک در کنار اتاق پذیرایی، اتاق‌خواب‌هایی در طبقه دوم و کف و راه‌پله‌هایی که تماما از چوب ساخته شده‌اند و البته ایوانی که وقتی از آن به بیرون نگاه می‌کنی تنها درخت و درخت و درخت می‌بینی. آیا راز جنایتی پشت درختان پنهان است؟

منبع: پاریس ری ویو

کوچ‌نشین

روزهای پیش از کریسمس

ناهید کبیری

نویسنده، شاعر

امروز از صدای خش‌خش سشوارها گوشم سوت می‌کشد و از بوی رنگ و اکسیدان و مایع تند فر و ژل و اسپری حالم به هم می‌خورد. اما روز شلوغ شنبه است و جمعه‌ها و شنبه‌های پیش از کریسمس و سال نو همیشه همین است که هست.

من و «جنیفر» و «آل» این طرف سالن را روی سر گرفته‌ایم، مری و جو و نیک آن طرف. خیلی پیش می‌آید که هر شش نفر سشوارهای‌مان را همزمان روی سر مشتری‌ها روشن می‌کنیم و این صداها با صدای بلند موسیقی و حرف زدن و خندیدن من و او و این و آن و دیگران گوش سالن را کر می‌کند. در این میان مارتا پشت سر هم به تلفن‌ها جواب می‌دهد و با باز و بسته شدن در به روی هر تازه‌واردی با او خوش و بش و سلام و تعارف می‌کند. آخر هفته پیش از کریسمس است. بعضی‌ها با بسته‌های خرید هدیه وارد می‌شوند، بعضی‌ها هم می‌خواهند بعد از اینجا به خرید بروند. تا این وقت روز که ساعت نزدیک پنج بعدازظهر است ۱۱ بار به این سوال تکراری «آیا برای کریسمس آماده‌ای» به ۱۱ مشتری جواب داده‌ام و گفته‌ام «آه بله! همه کارهایم تمام است. درختم را تزیین کرده‌ام، هدیه‌هایم را خریده‌ام و...» اما در دلم که این روزها از همیشه غمگین‌تر است به حرف‌های خودم خندیده‌ام. البته خودم هم برای شروع یک دیالوگ و ایجاد ارتباط با مشتری بعدی همین سوال را از او پرسیده‌ام:

« Are you ready for Christmas?»

گاهی اوقات که این همه سر و صدا گوشم را کیپ می‌کند و مشتری هم با آن لهجه غلیظ جنوبی و شکسته و نامفهوم حرف می‌زند، بدون آنکه بدانم چه گفته است با او می‌خندم و حرف‌هایش را پشت سر هم تایید می‌کنم. در این میان اگر فحش و بد و بیراه هم گفته باشد برای من فرقی نمی‌کند. همه حواسم به این است که اگر طرف زن باشد موهایش را وزوزی نکنم، نسوزانم، یک ذره از آنچه که خواسته کوتاه‌تر نکنم و خلاصه اینکه آن لبخند رضایت پایان کار را بر لب‌های اغلب قیطانی مشکل‌پسندش بیاورم. اگر هم مرد باشد دقت کنم گوشش را نبرم و کوتاهی پشت و دو طرف سرش را با موهای بلندتر روی سرش یکدست و یکنواخت قیچی یا ماشین کنم، با برس مویی به گل و گردنش پودر بزنم و سر آخر یک انعام پنج دلاری یا شاید هم بیشتر از حضرتش دریافت کنم.

دلم برای آن یک تکه کیک دارچینی که مارتا برایم آورده است ضعف می‌رود. هنوز ناهار نخورده‌ام. این کیک دارچینی را خودش می‌پزد و هر تکه را دو دلار می‌فروشد. اما از من پول نمی‌گیرد. من هم محبت‌های این نازنین را با مثلا یک تکه کوکوی سبزی و یک مشت پسته و خرت و پرت‌های دیگر جبران می‌کنم. حدود ۷۰ سال دارد. به تلفن‌ها جواب می‌دهد. موهای قیچی شده را جارو می‌کند، به نظافت توالت و دستشویی می‌رسد، آینه‌ها را برق می‌اندازد و...

گاهی به من زل می‌زند و هوای حال و احوال مرا دارد. انگار در من چیزی پیدا کرده که مثل دیگران نیست. مثلا اینکه رنگ چشم هایم تاریک است و از سرزمینی دور آمده‌ام که او هیچ تصویری از آن در ذهن ساده‌اش ندارد. تا موهای انبوه و بلند یک دختر هندی را برس بزنم و سشوار بکشم و از بوی روغن تند نارگیل سرش دو بار به عطسه بیفتم، عقربه‌های ساعت روی شش می‌ایستد و من برای امروز دست از کار می‌کشم. از ۹ صبح شروع کرده بودم. آفتاب روی صندلی‌های جلو پهن شده بود و من چقدر دلم خواسته بود همانجا در سکوت بنشینم و فکر کنم یا چرت بزنم. روز به سرعت شب می‌شود و شب‌ها آنقدر خسته‌ام که پیش از فکر کردن به خودم، به تنهایی‌ام، به این غربت طولانی، به اینکه من اینجا چه می‌کنم و به تو تو تو که با آن همه فاصله... خوابم می‌برد و همه آن فکرهای ناتمام می‌ماند برای فردا. و فردا که امروز است همه چیز دوباره مثل روزها و ماه‌ها و سال‌های پیش تکرار می‌شود...

این ستون چهارشنبه ها منتشر می شود

از هر نظر بی‌ضرر

بررسی لایحه مرتبط با مساله دوتا شدن شلوار؛

دارندگی و برا«زن»دگی

پوریا عالمی

روزهای چهارشنبه ستون از هر نظر بی‌ضرر را اختصاص دادیم به«بررسی حقوق زنان»، که مترقی جلوه کنیم.

بررسی ماده ۲۳

در لایحه حمایت از خانواده در ماده ۲۳ چنین آمده است: اختیار همسر دایم بعدی، منوط به اجازه دادگاه پس از احراز توانایی مالی مرد و تعهد اجرای عدالت بین همسران می‌باشد.

به زبان ساده

اگر آقایان توانایی (در اینجا منظور توانایی مالی است) داشته باشند می‌توانند دوباره (پا بدهد سه‌باره، اگر زیر دندان مزه کرد چهارباره) زن بگیرند.

از قدیم هم گفتند: دارندگی و برا«زن»دگی.

یعنی هر کسی دارد (یعنی دارا هست) می‌تواند زن بگیرد. (مشخص است که برا«زن»دگی قرایت صحیح است و برا«زندگی» غلط است. چون تا جایی که ما دیدیم دغدغه اصلی، بیشتر زن گرفتن است نه بهتر زندگی کردن).

مساله دوتا شدن شلوار

از طرفی از وقتی شلوار وارد فرهنگ آریایی ما شد (که این هم از مضرات غربزدگی است و برای ما خیلی اسفناک است که شلوار پای ما را غرب بالا کشیده است) قدیمی‌ها درباره تجدید فراش می‌گفتند که: طرف شلوارش دوتا شده.

توجه کنید که فقط در فرهنگ ماست که زیرشلواری وجود دارد. یعنی آقایان یک زیرشلواری برای خانه و یک شلوار پلوخوری برای بیرون دارند. بدبختی اینجاست که یک‌سری اصرار دارند زیرِ شلوار پلوخوری زیرشلواری بپوشند که خیلی تابلو است و همه متوجه می‌شوند آن زیر خبرهایی هست. البته طرفداران دوتا شدن شلوار می‌گویند کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند و پوشیدن زیرشلواری زیرِ شلوارِ پلوخوری به استحکام خانواده کمک می‌کند.

یک‌سری هم که دارنده و برا«زن»ده هستند علاوه بر زیرشلواری و شلوار پلوخوری، یک شلوار راحتی هم در خانه نگه می‌دارند. حالا یک‌سری هم شلوار گرمکن دارند و از آن برای گرم کردن استفاده می‌کنند. یک‌سری هم ندید بدید هستند و شلوار ورزشی دارند که موقع تردمیل آن را می‌پوشند. (کلا بی‌معنی!)

اصل شلوار و شلوار اصل

پس می‌بینیم اصولا و اصالتا و اصلا هدف از تحصیل مال در فرهنگ ما این است که آدم بتواند بیشتر شلوار بخرد و شلوارش را دوتا (پا بدهد سه‌تا، چهارتا) بکند. آیا معترضان این لایحه که به اصل مساله شلوار و دو، سه، چهارتا شدن شلوار آقایان ایراد می‌گیرند، هرگز می‌توانند کیفیت و مزیت شلوار اصل را زیر سوال ببرند؟ (ما نمی‌دانیم. یعنی بعید می‌دانیم.)

شلوار کشی

استقرای محکم بالا و استنتاج سستی که از آن کردیم پاسخ درخوری است به منتقدان و معترضان ماده ۲۳ از لایحه حمایت از خانواده. ما اعلام می‌کنیم الکی شلوغش نکنید. قانونگذار فقط تلاش می‌کند تکلیف تعدد شلوار را مشخص کند و بگوید چه شلواری را باید کجا پوشید و از طرفی ترتیب صحیح خریدن و پوشیدن شلوار راحتی، زیرشلواری، شلوار پلوخوری، شلوار گرمکن و شلوار ورزشی چطوری است، تا برابری برقرار باشد و زن اول و دوم و سوم و چهارم و شوهرشان دعوا نکنند. اگر هم دعوا شد طوری نباشد که توی دعوا، طرفین دعوی شلوار طرف مقابل را بکشند سرش که آبرویش برود.

ظهیرالدوله

پیکر «مرتضی ثاقب‌فر» جمعه تشییع می‌شود

● **شرق:** پیکر «مرتضی ثاقب‌فر» -پژوهنده نامدار تاریخ و فرهنگ ایران، جامعه‌شناس و مترجم- که بامداد دوشنبه ۱۱دی بر اثر خونریزی مغزی و ایست قلبی درگذشته است، جمعه ۱۵دی، ساعت ۱۰، از روبه‌روی خانه هنرمندان تشییع می‌شود. مرتضی ثاقب‌فر در سال ۱۳۲۱ در تهران به دنیا آمده و دارای دانشنامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه رنه دکارت فرانسه بود. از وی تاکنون بیش از صدجلد کتاب، تالیف و ترجمه، منتشر شده است که اکثر آنها جزو کتاب‌های مرجع در حوزه جامعه‌شناسی و تاریخ و فرهنگ ایران به شمار می‌آیند. «شاهنامه‌وفردوسی و فلسفه تاریخ ایران» و «بن‌بست‌های جامعه‌شناسی» از نوشته‌های او است.